

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

بهرام رحمانی
۲۷ نومبر ۲۰۲۱

چهل و سومین جلسه دادگاه حمید نوری در ستهکلم!

چهل و سومین جلسه دادگاه حمید نوری، متهم به مشارکت در اعدام‌های تابستان ۶۷، روز پنجشنبه ۴ آذر ۱۴۰۰ برابر با ۲۵ نوامبر ۲۰۲۱ در ستهکلم آغاز شد.

جلسه روز پنجشنبه دادگاه در ستهکلم به بازپرسی از حمید نوری توسط دادستان، وکلای شاکیان و قاضی اختصاص داشت.

حمید نوری در دادگاه: «ما در ایران زندانی سیاسی نداشتیم، بلکه این‌ها زندانی گروہکی‌اند.»
او در پاسخ به سؤال دادستان گفت من عاشق کار در زندان هستم...

در ابتدای این جلسه او فرصت یافت تا یک ساعت و نیم دیگر داوطلبانه از اتهاماتش دفاع کند. او در این جلسه فتوای آیت‌الله خمینی برای مقابله با سازمان مجاهدین را زیر سؤال برد و گفت که این موضوع از سوی آیت‌الله منتظری مطرح شده است.

او با زیر سؤال بردن وسایل بازمانده از کشته‌شدگان اعدام‌های سال ۱۳۶۷ و شهادت خانواده جانبازان گفت: «آیا هر کسی که گفت این ساک مال کشته‌شدگان است باید پذیرفته شود.»

در آغاز این جلسه، شاهدان پرونده به استفاده از عبارت «منافقین» توسط متهم اعتراض کردند و رئیس دادگاه نیز از حمید نوری خواست تا به این مورد توجه کند.

نوری در دفاعیات خود گفت، در ایران سازمانی به نام مجاهدین و زندانی به نام «گوهردشت» وجود ندارد. به گفته متهم، او اگر اسم «مجاهدین» یا «زندان سیاسی» را ببرد، به محض رسیدن به ایران «صد درصد» بازداشت می‌شود.

وکیل شاکیان و شاهدان دادگاه محاکمه حمید نوری در آغاز جلسه امروز نسبت به اهانت‌های حمید نوری به سازمان مجاهدین تذکر داد و گفت متهم به جای این‌که از تشکیلات سازمان مجاهدین نام ببرد، کلمه منافقین را به کار می‌برد.

رئیس دادگاه به حمید نوری تذکر داد از عبارت‌هایی که در کیفرخواست ذکر شده استفاده کند چون این سازمان در کیفرخواست به نام مجاهدین قید شده است.

حمید نوری: به رهبر من بی‌احترامی شده. باید توضیح بدهم که دروغ گفته‌اند در کشور ایران چیزی به نام سازمان مجاهدین نداریم. زندانی به نام گوهردشت نداریم.

قاضی: این پرونده حول سازمان مجاهدین خلق ایران نیز تشکیل شده است.

حمید نوری: در ایران چیزی به اسم سازمان مجاهدین نداریم اگر من بگویم سازمان مجاهدین وقتی بروم ایران دستگیر می‌شوم.

من که چند بار گفتم از سازمان مجاهدین می‌ترسم به‌جای این‌که در ایران مورد استقبال واقع شوم دستگیرم کنند. رئیس دستگاه قضائیه ایران محسنی اژه‌ای با کسی شوخی ندارد.

متهم در این دادگاه ادعا کرد که تحت عنوان انتقال سلول، مدارک و کتاب‌های او توقیف شده و همچنین توسط پولیس سویدن، مورد ضرب و شتم قرار گرفته است.

او در ادامه فتوای روح‌الله خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی درباره زندانیان سیاسی را «جعلی» خواند.

در حالی که خمینی در سال ۶۷ طی نامه‌ای رسمی گفته بود: «کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجه‌الاسلام نیری... (حاکم شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد...»

او در این نامه گفته بود: «رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند اشداء علی‌الکفار باشند.»

حمید نوری در این دادگاه ادعا کرد که این نامه حاصل دستکاری در کتاب خاطرات حسینعلی منتظری، قائم‌مقام پیشین رهبر وقت ایران است.

نوری در ادامه مدعی شد که در زندان «پاسدار بند» بوده و این زندان مملو از «نیروهای ضدانقلاب» بوده است. نوری پیش‌تر اتهامات مطرح‌شده در دادگاه را رد کرده بود. به گفته وکیل او، موضع متهم این است که «این اعدام‌ها هرگز رخ نداده و نمی‌تواند اتهامات را بپذیرد.»

اشاره حمید نوری به وسائل بازمانده از زندانیان در روزی است که با چهارم آذر هم‌زمان شده، یعنی روزی که کمیته‌های تهران با خانواده‌های کشته‌شدگان تماس گرفتند و از آن‌ها خواستند که با مراجعه، ساک‌ها و وسائل متعلق به زندانیان اعدام شده را تحویل بگیرند.

حمید نوری لیست ۱۳۶ نفری را که دادستان از افراد کشته‌شده در زندان گوهردشت در کیفرخواست ارائه داده است، زیر سؤال برد.

او همچنین گفت موضوع کاوه نثاری که با برانکار به دادگاه برده شده و همچنین ظفر جعفری افشار که گفته می‌شود روی دوش دیگر زندانیان به سالن اعدام برده شده، حقیقت ندارد و شاهدان از جمله ایرج مصداقی در این باره تناقض گویی می‌کنند.

او همچنین در ابتدای این جلسه گفت از سوی پولیس سویدن ضرب و شتم شده است. قاضی بارها در این جلسه به نوری اخطار داد که از مسیر دفاع از اتهامات خارج شده است.

او درباره این‌که چند زندانی سیاسی در آن زمان در زندان اوین بودند گفت نزدیک به سه هزار اما تاکید کرد: «ما در ایران زندانی سیاسی نداشتیم، بلکه این‌ها زندانی گروہی‌اند.»

او در این جلسه درباره این‌که چرا زندان را برای کار انتخاب کرده است گفت: «من عاشق کار در زندانم، خدمت به زندانیان، دیوانه کار در زندانم» و «الان هم دوست دارم برگردم در زندان کار کنم.»

حمید نوری گفت در زندان در بخشی کار می‌کرد که اسدالله لاجوردی اسم آن را گذاشته بود آموزشگاه. او گفت صبح تا شب در اون‌جا به زندانیان آموزش داده می‌شد، آن‌ها هم بر می‌گشتند. در خاطرات زندانیان سیاسی از لاجوردی دادستان

تهران در دهه شصت به عنوان یکی از جانپان و شکنجه گران معروف و از بانپان اصلی شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی دهه ۶۰ نام برده شده‌اند.

حمید نوری درباره کار در بند زندانیان سیاسی که معروف به «آموزشگاه» بود، گفت: «یکی از کسانی که در زندان به زندانیان آموزش می‌داد من بودم.»

او درباره فرستادن زندانیان به بازجویی گفت من فقط «می‌رفتم صدا می‌کردم ایرج، سیامک، همایون بیایند بیرون.» او با دفاع از زندانبانان و چشمبند زدن به زندانیان گفت: «آن‌ها آدم کشته بودند، چشمان‌شان ناپاک بود نباید ما را می‌دیدند.»

نوری که در روز اول دفاع خود تلاش کرده بود تا به طور تلویحی حضور خود در زندان گوهردشت را انکار کند و با استناد به روز تولد دخترش، مدعی شود که شهادت‌های شاهدان به لحاظ تاریخی فاقد اعتبار است، در روز دوم دفاع با همان روند قبلی به صحبت‌هایش ادامه داد.

حمید نوری همچنان سعی کرد تا با ادبیاتی مشابه سخنرانان در جمهوری اسلامی، به جای دفاع، مانیفست سیاسی ارائه دهد. او که با اتهاماتی نظیر جنایت جنگی و قتل عمد مواجه است، به جای ورود به جزئیات، به شکل کلی منویات سیاسی جمهوری اسلامی را توضیح داد و به توجیه اقدامات قضائی در سال‌های نخست انقلاب پرداخت. او درباره نظام قضائی در جمهوری اسلامی مدعی شد: «دستگاه قضائی ایران فوق‌العاده جدی و قانونمند است.» دادستان یکبار در سؤالی از او پرسید: «آیا کسانی که در زندان بودند از قبل حکم داشتند؟» که نوری در پاسخ به این سؤال گفت: بله.

در واقع دادستان با طرح این موضوع سعی داشت تا با این پرسش این مسأله را شفاف کند که افرادی که در زندان اعدام شده بودند در جنگ دخالتی نداشته و حتی حکم اعدام هم نداشتند.

در بخشی از زمان دادگاه، حمید نوری به تظاهرات اعضای سازمان مجاهدین خلق در برابر ساختمان دادگاه اعتراض کرد و گفت که این صداها من را اذیت می‌کند. در این زمان قاضی گفت از پولیس می‌خواهد تا به تظاهرکنندگان بگوید که سکوت کنند.

او در مورد ساک حمزه شالوند (از کشته‌شدگان سال ۶۷) که برادرش مختار شالوند پیش‌تر به دادگاه آورده و گفته بود که ۱۶ روز از کوه و کمر گذشته تا این ساک به دستم برسد، گفت: «مگر موادمخدر بوده که ۱۶ روز طول کشیده تا از کوه و کمر به دستش رسیده؟» او اضافه کرد که هر کسی که یک ساک یا پیرهن آورده را نباید قبول کرد. این موضوع با بغض و ناراحتی مختار مواجه شد.

در مواردی بازماندگان اعدام‌های ۶۷ پس از شنیدن سخنان نوری به عنوان اعتراض صحن دادگاه را ترک کردند. بی‌احترامی نوری به جان‌باختگان ۶۷ با واکنش قاضی مواجه شد و به او تذکر داد.

در بخشی دیگر هم دادستان از نوری خواست تا موقع صحبت کردن به وی نگاه کند، اما نوری گفت راحت‌تر است تا به مترجمانش نگاه کند. اما طبق خواسته دادستان عمل می‌کند.

او همچنین در بخشی از دادگاه درباره لزوم پوشیدن چشمبند برای زندانیان سیاسی گفت که «آدم کشته بودند، چشمان‌شان ناپاک بود نباید ما را می‌دیدند.»

نوری بارها در این دادگاه تاکید کرد که پس از بازگشت به ایران با مشکل مواجه می‌شود. در واقع او قصد دارد این‌طور القا کند که یا بی‌گناه است و یا تحت شرایطی بالاخره به ایران مسترد خواهد شد.

او همچنین در پاسخ به سؤالی در مورد اطلاعات درون موبایلش گفت، در این مورد صحبت نمی‌کنم.

حمید نوری در دفاع از خود گفت:

«یکی از سیاست‌هایی که اینجا اعمال می‌شود بهم ریختن تمرکز من است. من خیلی حواسم جمع است، خیلی زرنک و باهوشم، در این دام نمی‌افتم، بعضی از کلمات این پرونده را بعضی‌ها نمی‌فهمند، من اگر حرف‌های حاشیه‌ای می‌زنم جزو همان ۱ ساعت و نیم من است. من سر ساعت حرف‌هایم را تمام می‌کنم. این پرونده در سویدن بررسی می‌شود، اما یک پرونده بین‌المللی است، باید به آن بین‌المللی نگاه شود، مربوط به ۸۵ میلیون ایرانی عزت‌مند و باشرف است، من حمید نوری نیستم، به کشورم، مردمم، رهبرم اهانت شده... درست است در سویدن بررسی می‌شود، اما سویدن هم باید بین‌المللی نگاه کند. یک سری کلمات را اشتباه گفته‌اند و من به عنوان یک ایرانی باید بگویم، ما در ایران سازمانی به نام مجاهدین و زندانی به نام گوهردشت نداشتیم. اگر این‌طوری بگویم به محض اینکه به ایران بروم به جرم جهل هویت زندانی می‌کنند، خواهش می‌کنم شرایط من را درک کنید. من اگر اسم مجاهدین را ببرم به محض اینکه به ایران برسم دستگیر می‌شوم، دستگاه قضائی ایران فوق‌العاده جدی و قانونمند است. من در بازجویی‌هایم گفته‌ام الان که اسم مجاهدین و گوهردشت را برده‌ام می‌ترسم. از همین الان ترسم وجودم را گرفته، من برسم ایران صد در صد دستگیر می‌شوم، شک ندارم.»

دادیار سابق گفت برای رئیس دادگاه فوق‌العاده احترام قائل است و حتی اگر حرف‌هایش خلاف نظرش باشد می‌پذیرد، نوری گفت:

«بعد از یک سال و ۹ ماه خانم دادستان برای حمید نوری کیفرخواست تهیه کرد و به دادگاه داد. یعنی بعد از یک ماه و ۹ ماه ایشان به این نتیجه رسید که حمید نوری مجرم است. خوب، ایشان به وظیفه‌شان عمل کردند. ۲۸ جولای کیفرخواست به من اعلام شد. همان روز من را اتاق ملاقات حضوری بردند، دیدم آقای با ۴ کارتن آمد و گفت باید همه وسایلت را ببریم، گفتم چرا؟ گفت دستور است. گفتم امروز تازه کار من شروع شده چون کیفرخواست به من داده شده. آن آقا به من گفت احتمال آتش‌سوزی در سلول‌ات وجود دارد، گفتم بعد از یک سال و نیم؟ حدود ۲۰ هزار صفحه و کتاب‌های آقای که این‌جاست در اتاقم بود. کتاب مهدی اصلانی را هم خواندم یادم رفت اشاره کنم، از لابه‌لای کلی یادداشت بر می‌داشتم. گفتم دادستان اینجا خیلی قدرتمند است و نمی‌گذارم مدارکم را ببرید، گفتم اگر مدارکم را ببرید اعتصاب غذا می‌کنم و در دادگاه هم شرکت نمی‌کنم. تند برخورد کردم و آن آقا هم ناراحت شد ولی مدارک را برد. گفتم من اسیر شما هستم هرکاری بخواهید می‌توانید با من انجام دهید، آن آقا رفت. بعدش وکیل‌هایم تماس گرفتند، داشتم با آن‌ها صحبت می‌کردم که چند پولیس تا ۲ متر قد آمدند تلفن را پرت کردند و من را به طبقه هفتم بردند. پولیس آن‌ها سویدنی حرف می‌زدند من نمی‌فهمیدم، یک دفعه زدند زیر پای من شق خوردم روی زمین، همان روز کیفرخواست و افتادند به جان من و تا توانستند من را زدند.»

رئیس دادگاه مجدد حرف‌های حمید نوری را قطع کرد و گفت شما وقت از ما گرفتید تا در مورد کیفرخواست صحبت کنید.

نوری ادامه داد:

«تک‌تک نظراتم را می‌گویم. اسامی‌ای در این کیفرخواست به عنوان شاکی آورده شده، صحبت‌ها و دروغ‌ها و ضد و نقیض‌های آن‌ها را همه شنیده‌اند. گفته‌های خود شاکی‌ها همه چیز را اینجا افشا کرد. نفر اول اینجا همان ایرج است، همه جا یا اول است یا آخر، قهرمان اصلی این داستان، خیلی دوست دارد قهرمان باشد منم می‌گم نفر اول این داستان. حرف من این است، آیا استعلامی گرفته شده این آقایان اصلاً زندان بودند؟ یا چرا زندان بودند، به چه اتهامی، کی آزاد شدند؟ من استعلام رسمی در این پرونده نمی‌بینم! باید سندیتی باشد که این‌ها در زندان بوده‌اند یا نه. این پرونده بین‌المللی

است، یعنی هرچی این‌ها بگویند قبول است. من خیلی سعی کردم استعلام بگیرم این‌ها در زندان بودند؟ هر کسی یک برگه آورده می‌گوید من زندان بوده‌ام. قهرمان این داستان می‌گوید حکم دادگاه و زندانش را دارد، در جلسه دادگاه رسماً این را اعلام کرده در این ۳۳ سال تا الان هیچ‌کجا این مدرک را ارائه نداده است. در دادگاه از او پرسیدند چرا این مدرک را ارائه ندادی، می‌گوید کسی از من نخواست.»

رئیس دادگاه دوباره حرف‌های نوری را قطع کرد و گفت: «حرف‌هایت حکم آخرین دفاعیات را دارد که در آخر کار انجام می‌شود و آن زمان است که در مورد اسناد و این مسائل صحبت می‌کند، اکنون ما در مورد مسائلی صحبت می‌کنیم که دادستان علیه شما مطرح کرده.»

رئیس دادگاه برای چندمین بار از نوری خواست به موضوع جلسه امروز بپردازد.

نوری در ادامه گفت:

«مسئله دوم شرح جرم است. شما به من حق بدهید، اولین بار است چنین چیزی را می‌بینم، تمام چیزهایی که وکلایم گفته‌اند مورد تأیید من است اما دوست دارم از زبان خودم هم شنیده شود، ولی به تذکرات حضرت‌عالی توجه می‌کنم. مورد دوم شرح جرم است که در مورد جنگ ایران عراق است که نظرات مختلفی از کارشناس‌ها گرفته شده که من ندیده‌ام این نظرات آورده شده باشد. ایران ۸ سال درگیر جنگ بوده کاش از نظرات کارشناسان جنگی ایرانی هم استفاده می‌شد. مورد سوم فتوا است، خیلی‌ها در مورد آن اظهارنظر کرده‌اند، ۹۰ درصد پرونده روی این کلمه می‌چرخد یقین دارم هیچ‌کس دقت نکرده، حالا باید حرف یک ایرانی هم در این مورد شنیده شود، وکلایم هم نمی‌دانند با این‌که خیلی حرفه‌ای هستند، فتوا کلمه‌ای عربی و قرآنی هست، این کلمه هم جعل شده مثل اسم سازمان و زندان رجائی شهر، این کلمه جعل ۳۳ ساله دارد، این کاغذی که اسمش را گذاشته‌اند فتوا یک کپی است، این را یک نامه‌اس که شخصی به نام منتظری مطرح کرده و خیلی از مشکلات متأسفانه توسط ایشان مطرح شده، اگر یک نفر ثابت کند در این ۳۳ سال کسی اسم این را فتوا گذاشته من تسلیم می‌شوم. این نامه‌اس، نامه‌ای که منتظری در کتابش گفته منتسب به حضرت امام خمینی است صفحه ۶۴۵ کتاب منتظری، هیچ‌کس به این توجه نمی‌کند، این کلمه فتوا را همین سازمان ساخته و جعل کرده و در این ۳۳ سال ثبت کرده‌اند و کسی به آن توجه نکرده. این نامه منتظری پخش کرده.»

نوری افزود: «منتظری شاگرد خمینی بود، آدم خیلی باسوادی بودی، فقیه بود، و زمان شاه یکی از مبارزین جدی علیه شاه بود، خیلی زندان رفته بود، شکنجه شده بود، بیشتر از خیلی‌ها. قبل از انقلاب آزاد شد. خمینی خیلی شاگرد داشت، اما دو نفر متفاوت بودند و خمینی گفته بود این‌ها حاصل عمر من هستند، یکی شهید مطهری بود که توسط گروهک فرقان شهید شدند، یکی هم منتظری بود که در طول انقلاب همراه امام بودند و نفر دوم و قائم مقام خمینی بود امام خمینی خیلی از اختیارات خودش را به او تفویض کرده بود، اما آدم ساده‌ای بود، تمام یاران امام خمینی در طول انقلاب یا کشته و شهید شدند توسط همین سازمان (مجاهدین)، تنها کسی که کشته نشد همین منتظری شد در حالی که کشتنش راحت بود، او را برای همین کار نکشتند. سال ۶۶ کمی از مسیر انقلاب منحرف شد و برادر دامادش را به جرم قتل دستگیر کردند به اسم مهدی هاشمی که شخصی را به نام شمس‌آبادی دستگیر کرده بود. منتظری خیلی تلاش کرد او را نجات دهد، خودش در کتابش نوشته، خمینی ترتیب اثر نداد، و به جرم قتل اعدام شد. این را می‌گویند سیستم قضائی جمهوری اسلامی ایران برادر قائم مقام رهبر را محاکمه و اعدام کرد. خب این‌ها را تا الان نگفته‌اند، آقای منتظری شروع به مخالفت کرد. گروه‌های ضد انقلاب هم به خانه ایشان رفت و آمد کردند. کل زندان‌های ایران در اختیار منتظری بود، خیلی ایشان ناراحت بود، سال ۶۷ بود و همچنان به مخالفت‌هایش ادامه داد.»

چون ایشان فوت کرده دیگر زیاد در مورد حرف نمی‌زنم، زیاد جالب نیست چون نمی‌تواند از خودش دفاع کند، اما منم چاره‌ای ندارم چون من را محاکمه می‌کنند به دلیل نامه‌ای که ایشان منتشر کردند و اسمش را فتوا گذاشتند. خمینی سال ۶۸ دیگر خسته شد، بگذارید خمینی را بشناسند، فروردین ماه سال ۶۹ گفت منتظری فینیش. گفت شما دیگر خیلی داری در مورد مردم و انقلاب ایران صحبت می‌کنی، دیگر نماینده و قائم مقام من نیستی، حق دخالت در انقلاب و سیاست را نداری و من از این بابت خیلی ناراحتم. دوباره خمینی به منتظری نامه نوشت گفت تو را دوست دارم، دیگر در کارهای دخالت نکن و بشین در حوزه علمیه تدریس کن... این شخص منتظری است، داستان طولانی است، پس منتظری از سال ۶۸ از چرخه انقلاب ایران خارج شد. هیچ‌کاره بوده، سمتی نداشته، مثل یک صد انقلاب دیگر، ولی هنوز مواضعش را علنی نکرده بود، مثل همین سازمان بوده، این‌ها علنی بودند او غیرعلنی با این سازمان همراه شد، پس‌رانش و دامادش زیاد جالب نبودند. آقای رئیس او پسری داشت به نام محمد منتظری که خیلی امام را دوست داشت که ۷ تیرماه سال ۱۳۶۸ توسط بمب‌گذاری این سازمان تیکه‌تیکه شد. پس پسر منتظری توسط همین سازمان به شهادت رسیده.

به نظرم در کتاب منتظری دست برده شده، باید خودش باشد که توضیح می‌دهد، من دارم در مورد کاغذی که می‌گویند فتوا صحبت می‌کنم، حتی در آن کتاب نگفته‌اند این فتوا است. خود منتظری می‌گویند این نامه‌ای است که خمینی نوشته، این کتاب خیلی ایراد دارد، حدوداً ۲ هزار صفحه‌اس و من آن را بار خوانده‌ام مثل بقیه کتاب‌ها. مثل چهار ایراد آن را می‌گویم که مسیر این پرونده را عوض می‌کند. می‌گویند ۸ روز در زندان رجائی‌شهر اعدام شده، یک مورد جدی می‌گویم، یقین دارم هیچ شخصی متوجه آن نشده، در داستانی که ساخته شده می‌گویند اول محرم هیاتی که ساخته شده خدمت منتظری بودند، یعنی ۲۴ مرداد سال ۶۷، توی داستان‌هایی که ساخته ۲۴ مرداد کسی که کشته شده باشد وجود ندارد، چون منتظری نوشته و موضوع خیلی مهم که همه در این ۳۳ سال گفته‌اند یک روز این هیات ساختگی در حضور منتظری بوده و همه افرادی که در این دادگاه بودند نوشته‌اند ۲۵ مرداد به دادگاه رفته‌اند، یعنی دوم محرم، حالا دقت کنید ببینید حمید نوری چه کشف کرده، صفحه خاطرات منتظری صفحه ۱۲۹۱ می‌گوید دوم محرم شد یعنی ۲۵ مرداد ماه همین هیاتی که ساخته‌اند پیش من بوده‌اند، دقت کنید حمید نوری چه مسأله مهمی را کشف کرده، پس این هیات دادگاه ۲ روز پیش منتظری بوده، طبق همین داستانی که ساخته شده، من همین کتابم قبول ندارم، پس طبق این داستانی که ساخته شده ۲۵ مردادماه نباید اعدامی صورت گرفته باشد. حالا شاید بگویند رفتند پیش منتظری بعد آمده‌اند اعدام کرده‌اند، شاید بروند بعداً مطالعه کنند، من همین الان جواب را بدهم، ایرج در کتابش نوشته ۲۵ مرداد هیات در رجائی‌شهر بوده و بعد به زندان اوین می‌روند، پس کل روز را هیات ساختگی در حال اعدام بوده، پس آن هیاتی که پیش منتظری بوده کی بودند؟ من ۲ سال است در سلول انفرادی تمام این کتاب‌ها را مطالعه می‌کنم، نتوانستم این را حل کنم. اول محرم-۲۴ مردادماه کتاب منتظری صفحه ۶۲۵... پیدا کنید پرتقال‌فروش‌ها، در مورد فتوا همه حرف‌هایم را زدم. در کیفرخواست گفته‌اند حمید نوری دستیار دادستان بوده، این لفظ حقوقی خیلی مطرح شده، مثل فتوا و رجائی‌شهر، این باز یک عنوان ساختگی برای سیستم قضائی ایران است. منظور از معاون دادستان همان دادیار است، بعد از این جلسه وکلا در مورد دادیار از من سؤال می‌کنند و من مفصل حرف می‌زنم. در یک جمله کل نظرم را می‌گویم، خواهش می‌کنم برای سیستم قضائی ایران عنوان جدید طرح نکنید، کار خوبی نیست، منظورم شاکی‌هاست، در طول این ۴۳ سال کلمه یا لفظی به عنوان معاون دادیار نداشتیم چون دادیار خودش معاون دادستان است، اصلاً نمی‌تواند معاون داشته باشد، نمی‌تواند دستیار داشته باشد، این هم یک جعل بزرگ تاریخی است، این کاری است این سازمان دارد انجام می‌دهد، چه‌قدر سخت است بگویم سازمان، باید بگویم گروهک ولی رئیس اجازه نداد، این دامی است که این

سازمان پهن کرده. و خیلی‌ها در این دام افتادند... پس کلمه‌ای به نام معاون دادیار نداریم، حرف‌های من را بپذیرید من ۱۰ سال در سیستم قضائی ایران کار کرده‌ام، همه عناوین را حفظم، اطلاعات من کامل است، اطلاعات من به روز است، من از مقام رهبری بالا شروع می‌کنم می‌پائین تا برسم به دادیار. حضرت‌عالی می‌بینید که من از هیچ کاغذی استفاده نمی‌کنم. مسأله بعدی درباره یک سری قوانین در کیفرخواست حرف زده شده، من اصلاً سر در نمی‌ارم و نمی‌فهمم، می‌گذارم به عهده وکلایم بعداً خودشان حرف می‌زنند. تمامی قوانین ایران را می‌دانم از بس که مطالعه می‌کنم، در شرکتی هم که کار می‌کنم تمام موارد حقوقی‌اش زیر دست من است و رئیس‌اش اجازه نمی‌دهد این‌ها زیر دست کسی باشد، فقط می‌گوید حمید این‌ها زیر دست تو باشد، تا شب صدتا پرونده حقوقی قضائی می‌خوانم. مورد بعدی یک فتوای دوم هم مطرح شده... ببخشید اسم یک سری خواهر و برادر گفته شده که می‌گویند برادر و خواهر ما کشته شده، دیدید که شال و عکس و ساک می‌آورند که می‌گویند ضمیمه پرونده کنید، یک آقائی ساک با خودش آورده، این‌جا نشسته، مختار شالوند که می‌گوید این ساک ۱۶ روز کوه به کوه در راه بوده تا به این‌جا رسیده، اصلاً متوجه نیست چی میگه، مگر مواد مخدر است، یعنی هر کسی یک ساک بیاورد شما قبول می‌کنید؟»

رئیس دادگاه به حمید نوری تذکر داد که با احترام در مورد افراد صحبت کند.

«آیا از کسانی که می‌گویند برادر و خواهر ما کشته شده یک استعلام گرفته شده؟ کشور ایران که هست، با پدر و مادر این‌ها صحبت شده که حرف این‌ها را تأیید کنند می‌گویند یک فتوای دوم هم در مورد کمونیست‌ها بوده، فعلاً بیایید فتوای اول را حل کنیم بعد برویم سراغ فتوای دوم، در مورد فتوای اول یک کاغذی ساخته شده، مگر می‌شود رهبر یک کشور نامه بنویسد تاریخ نزنند؟ یکی را مهر بزنند یکی را نزنند؟ می‌گویند خب نداشته باشد آن را برای کمونیست‌ها زده به این موضوع اعتراض دارم، باید استعلام گرفته شود. موضوع بعدی در مورد موبایل و اخراج از کشور سویدن حرف نمی‌زنم. یک سری اسامی اعلام شده ۱۱۰ نفر از سازمان و ۲۳ نفر از کمونیست‌ها که اعدام شده، آیا استعلامی شده که این‌ها اصلاً زندان بوده‌اند؟ اگر بوده اند، چرا؟»

«می‌خواهم چیزهائی را بگویم شاید وکلایم شاکی شوند که اطلاعات پرونده را می‌دهم، از ۱۳۶ اسمی که خانم دادستان داده‌اند من از ۸۰ نفر ضد و نقیض‌های زیادی دیدم. دو نفر رو میگم، یکی کاوه نثاری که معلول بود، ایرج با این داستان غوغا کرده، در تمام سخنرانی‌ها اسمش را برده و می‌گوید ظفر جعفری‌افشار او را روی دوشش انداخته و به سالن مرگ برده و اعدام شده، خوب گوش دهید، رمضان فتحی ۱۵ مرداد همین داستان را تعریف می‌کند و می‌گوید کاوه نثاری را بردند، در همین دادگاه گفت. باشد کاوه نثاری و ظفر جعفری‌افشار را حمید نوری کشت. پس آن ۲۲ مرداد که ایرج می‌گوید چیست؟ من جواب کدام را بگویم. نفر دیگر محمد فرمانی است که محمود رویائی، امنستی، کنت لوئیس همه می‌گویند نوری این را کشت، ایرج در کتابش می‌گوید ۲۱ مرداد با او بودم. من جواب کدام را بدهم؟ این که ۲۱ مرداد پیش ایرج بوده. حرف‌هایم تمام.»

پس از تنفسی ۱۵ دقیقه‌ای، محاکمه حمید نوری در شهر استکهلم سویدن و در سالن ۳۷ دادگستری از سر گرفته شد.

بخش پرسش‌های دادستان:

دادستان با نمایش چند تصویر پرسش‌های خود را آغاز کرد و سپس گفت:

آقای نوری امروز من از شما سؤال می‌کنم و لطفاً کوتاه پاسخ بدهید: شما در تهران به دنیا آمدید. آدرستان را می‌گوئید؟

حمید نوری چنین پاسخ داد:

«ایران، تهران، سبلان شمالی، ۱۰ متری شهید سرگرد حسنی، هشت متری شهید امیر نوروزی، هشت متری شهید علی‌پور. من در همین جا به دنیا آمدم و بزرگ شدم. ... در حال حاضر دو آپارتمان ۴۵ متری است. طبقه چهارم یک ساختمان. حدود ۱۰ سال پیش ما خانه قدیمی آن‌جا را تخریب کردیم، ساختیم و دو آپارتمان به ما رسید ... من از یکی دو سالگی در این محل بودم تا سال ۱۳۶۸.»

دادستان در ادامه درباره بیژن (محمدرضا) نوری، برادر حمید نوری سؤال کرد که در جنگ ایران و عراق کشته شده است. دادستان عکسی از این فرد را نشان داد و نوری تأیید کرد که تصویر برادر اوست.

دادستان سپس درباره دیگر برادران حمید نوری از او سؤال کرد و بعد درباره رحمان درکشیده که قرار است بعداً در دادگاه شهادت بدهد، صحبت کرد. حمید نوری گفت که او را می‌شناسد و با برادر او، رحیم درکشیده، دوست بوده.

او گفت که از زندانی بودن رحمان درکشیده بی‌خبر بوده و اگر هم خبر داشته یادش نمی‌آید:

«در زندان او را ندیدم یا اگر دیدم نشناختمش ...»

دادستان در ادامه از سابقه سیاسی نوری سؤال کرد و او گفت که در زمان انقلاب فعالیت سیاسی نداشته اما فعالیت مذهبی بسیار زیادی داشته. او گفت که در همه راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرده و همه بچه‌های مدرسه را هم با خودش می‌برده.

حمید نوری معروف به عباسی مدعی شد که «اصلاً مسؤول تظاهرات علیه شاه در مدرسه‌مان من بودم.»

دادستان سپس عکسی از حمید نوری نمایش داد که به گفته او از گوشی موبایل نوری کشف شده اند و از نوری خواست که خودش را در عکس شناسایی کند.

دادستان سپس درباره تاریخ تولد پسر حمید نوری از او سؤال کرد و او گفت که تاریخ تولد پسرش چیز دیگری است اما روز آن در شناسنامه او ۳۰ شهریور است برای این‌که بتواند یک سال زودتر به مدرسه برود.

دادستان پرسید: «چطور چنین چیزی ممکن است؟»

نوری با ارائه توضیحاتی گفت: «الان دیگر نمی‌شود اما آن زمان می‌شد. ایران با همه جای دنیا فرق می‌کند.»

دادستان پرسید شما اسفند ۱۳۶۱ در زندان اوین شروع به کار کردید. نوری تأیید کرد. دادستان پرسید: «چرا کار در زندان را انتخاب کردید؟»

نوری گفت:

«آن زمان انقلاب شده بود و هر کس کاری را انتخاب می‌کرد و می‌رفت در نهادی انقلابی مشغول به کار می‌شد. دلایل مختلفی داشت. برخی از دوستان من در دادستانی تهران یا زندان اوین مشغول به کار بودند. من تازه از سربازی آمده بودم. خیلی پیشنهادها به من شد: از سپاه پاسداران تا کمیته انقلاب تا خیلی جاهای دیگر. من اما حرف دوستانم را قبول کردم و رفتم درخواست کار دادم و پس از چند ماه موافقت کردند.»

دادستان سخنان او را قطع کرد و گفت: «این‌ها را قبلاً به ما گفته اید. اما چه چیزی باعث می‌شود کسی برود در یک سازمان انقلابی مثل این کار کند؟»

متهم معروف به حمید عباسی گفت: «عشق انقلاب» و ادامه داد:

«از بس که به کار زندان علاقه‌مندم. من عاشق کسانی هستم که در زندان گرفتارند. دیوانه این کارم. همه را مثل خانواده خود می‌دانم. اشتباهی کرده‌اند و زندان رفته‌اند. خیلی زندانی‌ها را دوست دارم. اگر دوباره هم به من بگویند می‌روم در زندان کار می‌کنم.»

حمید نوری در ادامه در پاسخ به سؤال دادستان درباره این که چه شماری زندان سیاسی و چه شماری زندان عادی وجود داشتند، گفت: «در ایران زندانی سیاسی نداریم.»

او ادامه داد که اگر از زندانی سیاسی نام ببرد، بار دیگر در ایران دچار مشکل خواهد شد.

دادستان حرف متهم را قطع کرد و گفت: «اگر اینجوری توصیف کنیم که زندانی های گروهی یا فرقه بودند چند بودند؟»

حمید نوری: کل زندان پر بود از زندانیان این فرقه.

دادستان: این آموزشگاه چگونه بخشی بود که در آن کار می کردی؟

حمید نوری: این ها اصطلاحات ایرانی است، یک ساختمان ۳ طبقه بود.

دادستان: من دنبال نقشه ام نیستم، می خواهم بدانم وقتی در زندانی به جایی می گویند آموزشگاه چه چیزی آموزش داده می شود آنجا؟

حمید نوری: آنجا آموزش می دادند، محل پرورش، شهید لاجوردی اسم آنجا را گذاشتند آموزشگاه برای زندانیانی که گول خورده بودند آنجا به آن ها آموزش می دادند تا برگردند (توبه کنند) من نقشی در اسمش نداشتند.

دادستان: کسانی که آنجا بودند حکم داشتند؟

نوری: قرار بود حکم بگیرند و تعدادی هم حکم داشتند. یکی از کسانی که آنجا به آن ها آموزش می داد من بودم، که احترامش بهشون یاد بدیم، که بدانند چیزهایی به آن ها گفته اند اشتباه بوده، ما به آن ها آموزش نمی دادند، با رفتارمان یادشان می دادیم.

دادستان عکسی از زندان اوین نشان داد.

دادستان گفت: «پس بند آموزشگاه ورودی زندان اوین بوده؟» و متهم تأیید کرد. دادستان از نوری خواست موقع صحبت کردن او را نگاه کند.

دادستان پرسید: «پس شما فقط آن ها را برای دستشویی می بردید نه دادستانی یا بازجویی؟»

نوری: نه آن ها را به دادستانی هم می بردیم. من پاسدار بند بودم. اما آن ها را به بازجویی نمی بردم، این درست ترجمه نشده، من آن ها را به بازجویی می فرستادم. من می رفتم و آن ها را صدا می کردم ایرج، نصرالله... یک چشمپند جلوی در گذاشته بودیم، چشمپند می زدیم و آنها را می بردیم و دوباره باز می گردانند. بعد که برمی گشتند می گفتند سلام خوش آمدی، عزیز دلم بفرمائید، بعد می گفتند دستشویی دارم می گفتم بفرمائید عزیز دلم.

دادستان: چرا باید زندانیان خارج از اتاق چشمپند داشته باشد؟

حمید نوری: چون قواعد آن زمان بود، آن ها انسان ها را کشته بودند، انسان هایی مثل من را با ریش دیده بودند و شتلق کشتند.

نوری با توهین به زندانیان گفت که چشم های ناپاک آن ها نباید خارج بند جایی را می دید.

دادستان: وقتی شما در راه روی آن ها باز می کنند شما را می بینند، چرا باید خارج بند نبینند؟

حمید نوری: ما که از جان گذشته ایم، اما از بند خارج می شوند نباید ببینند، نباید بازجوها، دادیارها، ساختمان های آنجا را خوب ببینند، این تصمیم مسؤولان آن زمان بوده من تقصیری نداشتم.

دادستان: پس چرا برای خودتان اسم مستعار گذاشتید؟

حمید نوری: آن زمان رسم بودم، همه مردم آن زمان اسم مستعار داشتند، منم دوست داشتم یک اسم مستعار داشتم ولی چون اسم حمید را دوست داشتم هیچ وقت عوض نکردم. وقتی رفتم بند آموزشگاه چندتا از دوستانم را دیدم که اسم مستعار داشتند، منم راهنمایی کردند و یکی گفت می خواهی اسم مستعار داشته باشی که زندانیان اسمت را ندانند؟... من

هم اسم عباس را انتخاب کردم، گفتم بگذار عباس. یک لوح داشتیم همان روز دیدم اسم را گذاشته عباس و همه اسم را عباس صدا می‌کردند.

دادستان: بعدا هم تعریف کردی که شد عباسی. چند تا از زندانیان از جمله مجید صاحب‌جمع گفته تو را می‌شناخته، او را می‌شناسی او را در اوین دیدی؟

حمید نوری: نه.

دادستان: رمضان فتاحی چی؟

نوری: شاید دیده باشم اما یادم نیست.

دادستان: مجید جمشیدیات؟

نوری تصحیح کرد اسم را: «مجید جمشیدیت، نه ندیدم.»

دادستان پرسش‌ها را چنین ادامه داد: وقتی در اوین کار می‌کردی اسم ۲۰۹ را می‌شناختی؟

حمید نوری به زبان سویدی گفت نه. و ادامه داد: «حتی اگر هم شنیده بودم یادم نبود.»

دادستان: چرا در بازجویی پولیس نخواستی به این سؤال جواب بدی؟

نوری: آن موقع هم همین جواب را دادم، گفتم نمی‌دانم، نشنیدم.

دادستان: این جواب را ندادی اما از آن می‌گذریم.

دادستان: همه این زندانیان (سیاسی) از همه گروه‌ها بودند، از مجاهدین و کمونیست‌ها بودند؟

حمید نوری دوباره گفت: «لطفا اسم سازمان (مجاهدین) را نگوئید برای من دردسر می‌شود» و دادستان پاسخ داد: «اسم سازمان را می‌گویم و باید قبول کنی.»

دادستان بار دیگر پرسید: «وقتی در اوین کار می‌کردی، آیا زندانیان مختلفی از گروه‌های گوناگون بودند؟»

نوری: بله پر بود از گروهک‌های ضد انقلاب.

دادستان: زندانیان به شکل خاصی تقسیم‌بندی شده بودند؟

نوری: یعنی چه؟

دادستان: یعنی مثلا مجاهدین در سلول‌های مختلفی باشند، کمونیست‌ها در سالن دیگری باشند و...

نوری: آها، فهمیدم. بله جدا شده بودند، در سالن ۲ منافقین بودند. بندهایشان عمومی بود.

دادستان: قرار شد این کلمه زشت منافقین را نگوئید.

نوری: شما هم می‌گوئید سازمان من قبول ندارم. از لحاظ من زشت است. هر کس باید کار خودش را انجام دهد. حرف مرا لطفا قطع نکنید.

رئیس دادگاه: «بگذارید این گونه بگوئیم، آن گونه که آن زمان در زندان این گروه از زندانیان را خطاب می‌کردند «منافقین»، الان هم حمید می‌تواند از این لفظ استفاده کند که همه چیز روشن باشد.»

نوری هم بار دیگر از دادگاه خواست که موقعیت او را درک کنند و «نگذارید وقتی به ایران برمی‌گردم برایم مشکلی پیش بیاید.»

نوری ادامه داد: «سه تا بند سمت چپ داشتیم، من نگهبان ببخشید پاسدار بند یک بودم، سالن ۳ و ۵، این دو سالن در بسته بود، همه کمونیست‌ها بودند. سه سالن و همه درها باز بود و زندانی‌ها می‌توانستند به اتاق‌های هم بروند. انا این سالن‌ها درها بسته بود.»

دادستان: به نظرت وقتی در زندان کار می‌کردی چه برخوردی با زندانیان می‌شد؟

نوری: خیلی خوب برخورد می‌کردند. به ما آموزش می‌دادند، خدا رحمتش کند حسین‌زاده به من آموزش داد. همان روز اول به من گفت این‌ها جنایتکارند ولی حق برخورد بد ندارید، گفتم حاج آقا خودم این‌ها را می‌دونم، ولی او گفت وظیفه ماست شما را راهنمایی کنیم.

دادستان: یعنی از اول تا آخر که در این سیستم قضائی وارد شد، همین گونه بود؟

حمید نوری: صد در صد، شک ندارم، مخصوصاً زمانی که در دادرسی بودم.

دادستان: ما صحبت از ۳ زندان اوین، قزل‌حصار و گوهردشت کردیم، سوالم این است آیا ریاست این‌ها با یک نفر است؟

نوری: ۳ زندان داشتیم، اوین، قزل‌حصار و رجائی‌شهر، این‌ها مربوط به تهران و زیر دادستانی تهران بود و رئیس‌هایش توسط دادستانی تهران انتخاب می‌شد.

جلسه بعد از ظهر دادگاه

نوری لباس‌هایش را عوض کرده و هنگام ورود به سالن برای دخترش که در جلسه حضور دارد دست تکان داد. کنت لوپس وکیل بخشی از شاکیان مجدداً به رئیس دادگاه نسبت به استفاده عبارت «منافقین» توسط حمید نوری اعتراض کرد و گفت موکلینش در آلبانی از استفاده از این عبارت ناراحت هستند و این کلمه باعث شکنجه و کشته شدن آن‌ها شده است.

کنت لوپس از رئیس دادگاه خواست نظرش را در این مورد تغییر بدهد.

رئیس دادگاه گفت قبلاً به اندازه کافی دستورالتش را داده، همه آن دستورات هنوز هم صدق می‌کند.

رئیس دادگاه گفت: «حمید نوری به همان شیوه‌ای که شاهدها در شرایط شرح واقعه از عبارت «منافقین» استفاده کردند، آن را به کار ببرد، اما به غیر از این حالت از نوری خواستم رعایت کند و او می‌گوید «سازمان» یا «گروهک» و به نظرم تا الان خوب پیش رفته است.»

در ادامه جلسه دادستان سؤالاتش را از سر گرفت.

دادستان: در مورد زندان‌های اوین، قزل‌حصار و گوهردشت فرق فاحشی وجود دارد؟

حمید نوری: بله ۳ زندان بود، اوین، قزل‌حصار و رجائی‌شهر و زندانیان گروهکی در آن‌ها بود که زیر نظر تهران بودند. احتمال دارد زندانیان غیر گروهکی هم بین آن‌ها بوده باشد. زندان رجائی‌شهر چون در کرج بود احتمالاً زندانیان کرج هم بین آن‌ها بودند.

دادستان: آیا قوانین این زندان‌ها یکی بود؟

حمید نوری: بله

دادستان: طبق برداشت تو زندانیان شکنجه می‌شدند در اوین؟

نوری: خیر به هیچ وجه

دادستان: بر چه اساسی این را می‌گوئی؟

نوری: چون هرچه گفته شده بر اساس حرف مخالفین بوده. حرف آن‌ها را شنیدید حرف منم بشنوید، من هم در زندان بودم هم در دادرسی، شما دیدید که من فرد شجاعی هستم اگر بود اطلاع می‌دادم.

دادستان: آیا این جواب شما شامل زمان بازجویی هم می‌شود؟

نوری: بله.

دادستان: از کجا می‌دانی؟

نوری: من نگهبان بند بودم، وقتی آن‌ها را برمی‌گرداندند آن‌ها را می‌دیدیم، من زندانیان را دوست داشتم، مثل خانواده من بودند. من اگر پریروز خشن صحبت کردم خارج از زندان و جبهه‌های جنگ را گفتم.

دادستان: یعنی وقتی آن‌ها را می‌دیدید طوری نبود نتوانند راه بروند؟

نوری: چرا نتوانند راه بروند؟ از من سالم‌تر بودند، می‌دویدند در زندان‌ها، ولی قبلش می‌رفتند دستشویی.

دادستان: ولی ما این‌جا روایت‌های آن‌ها را شنیدیم.

نوری: سال‌هاست می‌گویند، منم شنیدم، جاده یک طرفه بوده الان دو طرفه شده.

دادستان: در اوین کسی را اعدام کردند آن زمان؟

نوری: بله قطعاً، آن زمان اعدام بود، حتی از سالنی که من بودم سالن یک برای اعدام می‌بردند.

دادستان: چگونه آن‌ها را اعدام می‌کردند؟

نوری: نمی‌دانم، فقط می‌دانستم برای اعدام می‌برند. من پاسدار بند یک بودم و خیلی از زندانیان این بند جنایت کرده بودند، آدم کشته بودند، آنها را به بند یک می‌فرستادند، اخبار هم اعلام می‌کرد، اگر یک زندانی را صدا می‌کردند و می‌گفتند کلیه وسایل و قبلش من می‌دانستم آدم کشته است، اسمش را که می‌خواندند با من خداحافظی می‌کرد و می‌گفت حلالم کنید. شاید فکر کنید همین‌طوری می‌گویم، ولی گریه می‌کردم و خیلی ناراحت بودم که چرا این‌ها اعدام شده‌اند و دارند اعدام می‌شوند.

دادستان: چه نوع اعدامی آن زمان وجود داشت، تیرباران بود؟

حمید نوری: شما شنیدید، منم شنیدم.

دادستان: شما صدای تیر را نشنیدید؟

نوری: اصلاً، دروغ است.

دادستان: آیا برای زندانیان تنبیه وجود داشت اگر قوانین را رعایت نمی‌کردند؟

نوری: بله شلاق در زندان‌های ایران بوده است، من حقایق را برای اولین بار خواهم گفت، برای کسی که همه چیز را می‌داند. شلاق هنوزم هست، در قوانین جزائی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران یکی از مجازات‌ها شلاق است، برای کسی که دروغ بگوید، در اسلام مجازات دروغ شلاق است. اگر کسی توی خانه‌های تیمی بود و در جنایت شرکت کرده بود و در کشتن مردم شرکت کرده بود، اگر در بازجویی‌ها نمی‌گفت من در این جنایت شرکت کرده‌ام، می‌گفتند بفرما بند، بعد بقیه زندانی‌ها او را لو می‌دادند، آن‌ها که توبه و اظهار پشیمانی کرده بودند، می‌گفتند فلانی هم با ما بود بعد بازجو صدایش می‌کرد و می‌گفت فلانی گفته تو در آن خانه تیمی بودی، اینم دست‌خطش، بعد چشم‌بند داشت و می‌گفت تسلیم، بله درست می‌گوید. بعد دادستان می‌نوشت برای حاکم شرع که این آقا دروغ گفته، اسم نمی‌آوردم، این آقا چون اعتراف کرده در جنایت شرکت کرده – به نسبت جنایتی که شرکت داشته – ۳۰ ضربه، ۵۰ ضربه یا ۸۰ ضربه نوش جاناش کنند. همین الانم شلاق هست، اما چند ساله کمتر استفاده می‌شود، مجازات‌های دیگر جایگزین شده.

دادستان: وقتی بر می‌گشتند زخمی بودند؟

نوری: من باید حقیقت را بگویم، از بس مغرور بودند جلوی ما راست راه می‌رفتند.

دادستان: به پای آنها شلاق می‌زدند؟

نوری به سویدنی گفت نه.

دادستان: دادیار حکم شلاق می‌داد؟

نوری: نه، اما درخواست می‌کرد، دادیار - بازجو درخواست می‌کرد آقای قاضی این فرد دروغ گفته، حاکم شرع می‌خواند ۲۰ ضربه شلاق، نفر بعدی.

دادستان: یک سری کارها برای زندانی‌ها ممنوع شده بود مثل ورزش و نماز دسته‌جمعی اگر انجام می‌دادند شکنجه می‌شدند؟

حمید نوری: من نمی‌دانم، اما احتمال دارد. اگر زندانیان قوانین را انجام نمی‌دادند و نقص مقررات می‌کردند، احتمال دارد بعضی از پاسدارها آن‌ها را می‌زدند. همان‌طور که این‌ها قوانین را رعایت نمی‌کردند، پاسدارها و نگهبان‌ها هم این کارها می‌کردند ولی خلاف قوانین و ضوابط بود. ولی من خبر ندارم.

دادستان: جواب سؤال من را ندادی، آیا ورزش و نماز گروهی ممنوع بود؟

نوری: نمی‌دانم، احتمال دارد در مقطعی این‌طوری بوده.

دادستان: حالا اگر این‌جوری بوده قانون در زندان چی بود؟

نوری: «شما خیلی سؤالات خوبی می‌پرسید، به دادیاری زندان نامه می‌نوشتند، دادیاری مقام قضائی در زندان است. من چند مورد را دیدم که پاسدارها به رئیس بند گزارش می‌دادند و رئیس بند به دادیار زندان گزارش می‌داد. البته اگر آن زندانی محکوم شده بود، اگر محکوم نشده بود دادیار و بازپرس او گزارش می‌دادند. دادیار زندانی را صدا می‌کرد و برخورد می‌کرد. آن‌هایی که گزارش داده بودند را صدا می‌کرد و سؤال و جواب می‌کرد و اگر می‌دید اشتباهی شده زندانی را رها می‌کرد و پاسدارها خدانگه‌دار. اما اگر زندانی خطا می‌کرد دادیاری نامه‌ای به دادگاه می‌نوشت و می‌گفت قوانین را رعایت نکرده بر اساس آئین‌نامه زندان‌ها که برای او درخواست مجازات می‌کرد. آن زمان شعبه ۴ زندان اوین به این مسائل رسیدگی می‌کرد. همه چیز را می‌گویم، اول اسمش الف بود و اول فامیلش ر بود. قاضی رسیدگی می‌کرد اگر مشخص می‌کرد خلاف کرده می‌گفت شلاقش بزنید، عین همان دروغی که گفته بود، شلاق اجرا می‌شد توسط اجرای احکام، بعد آقا یا خانم زندانی خیلی محترمانه راهی بندش می‌شد.

دادستان: اتفاق می‌افتاد زندانی را به سلول انفرادی ببرند؟

نوری: بله، قاضی می‌توانست شلاق بنویسد یا ننویسد. بستگی به نوع خلاف داشت، مثلاً می‌توانست ۲-۳ ماه به سلول انفرادی بفرستد، فقط قاضی و هیچ کس دیگری حق این کار را نداشت.

دادستان: ما شنیدیم که نگهبان‌ها تونل انسانی تشکیل می‌دادند و زندانی‌ها وقتی رد می‌شدند آنها را ضرب و شتم می‌کردند؟

نوری: دروغ است، این‌ها را در فیلم‌ها دیده‌اند. شلاق و تونل و چوب درست است، اما در زندان‌های عراق نه جمهوری اسلامی، فیلمش هست مسعود دهنمکی ساخته.

دادستان: آیا از اتاق گاز اطلاع دارید؟

نوری: نه دروغ است، در کتاب‌های ایرج مصداقی، مهدی اصلانی و حسین فارسی خواندم. شبیه سازی کرده‌اند مثل همین نازی‌های آلمان. ایرج کتاب زیاد خوانده آمده همین را برای زندانی ایران ساخته.

دادستان: اگر یک زندانی می‌خواست چشم‌بند را بالا بزند چه اتفاقی می‌افتاد؟

نوری: اصلاً چنین اتفاقی نمی‌افتاد.

دادستان: سؤال من این نبود، اگر کسی می‌خواست چشم‌بندش را بالا بزند چه کارش می‌کردند؟

نوری: «شدیدترین برخورد را با او می‌کردند، جرات این کار را می‌کردند. شدیدترین برخورد این بود که پاسدارها دیگر برای آن زندانی هیچ کاری انجام نمی‌دادند، بفرمائید بند، از ملاقات و مرخصی خبری نیست، خدا نگهدار. این سخت‌ترین مجازات برای این تخلف است. زندانی‌ها برای همین جرات نمی‌کردند، چیزهایی که این‌جا می‌گویند نمایشنامه‌اس.»

دادستان: یعنی کسی که چشم‌بند را بر می‌داشت کتک نمی‌خورد؟
نوری: خیر.

دادستان: خاطرات هست وقتی از اداره پولیس این سؤال را پرسیدید چه جوابی دادید؟
نوری: در این مورد خیلی از من سؤال شد، صدها جواب دادم دیدم پولیس ول نمی‌کند، همه‌اش گفتم دروغ و ادعاست، اگر این‌ها اصرار دارند این دروغ را بگویند، شما قبل این بازجویی را بخوانید. اما، چون کلش دروغ است و یک جریان فرضی را من گفتم و دیدم پولیس اصرار دارد، من هم به حالت فرضی گفتم. پولیس این را در جلسه بازپرسی توضیح نداد و از بی‌طرفی خارج شد.
دادستان: توضیح دادید کافی‌ست.

رئیس دادگاه به حمید نوری گفت بهتره با وکلایت صحبت کنید قبل از ادامه دادن، اما نوری گفت: «من مسلط هستم» و سپس ادامه داد.

نوری: بعد از جلسه بازجویی پولیس خودش رفته چیزی را ضبط کرده.
دادستان: بسیاری از شاکی‌ها گفته‌اند از طریق مورس با سلول‌های مجاور ارتباط داشته‌اند، شما اطلاع دارید؟
نوری: بله در همین داستان‌ها شنیدم.

دادستان: منظورم این است در سیستم قضائی چنین موضوعی را شنیده‌اید؟
نوری: نه، اما اگر چنین کاری کرده‌اند خیلی زشت بوده، اگر پاسدارها هم برخورد کرده‌اند کار آن‌ها زشت بوده. من حمید عباسی کار هر دو طرف را زشت می‌دانم، اگر به ما گزارش می‌شد پدر پاسدار را در می‌آوردیم.
دادستان: زندانی‌ای که با مورس ارتباط می‌گرفت برای او چه اتفاقی می‌افتاد؟

نوری: من قبول ندارم، فرضی می‌گویم. باز گزارش می‌شد که این زندانی با سلول مجاورش صحبت کرده و دادیاری می‌گفت چرا این کار را کردی؟ پاسدار اگر زرنج بود مکالمه را یادداشت می‌کرد، اما معمولاً ثابت نمی‌شد و می‌گفتند به زندانی بفرمائید بروید بندتان. شعبه دادستانی رسیدگی می‌کرد و مجازات می‌کردند، من چیزی نشنیدم، ولی مجازاتش یا شلاق بود یا سلول انفرادی یا محرومیت از ملاقات بود. و قاضی به دادیار زندان می‌نوشت که حق نداری این آقا را یا ۶ ماه یک سال یا دو سال مرخصی بدهی.

دادستان: می‌دانی ملی‌کش یعنی چی؟

نوری: از زبان همین‌ها شنیدم، دروغ است مثل فتوا. بگذارید شما را روشن کنم، اگر یک زندانی به دادگاه می‌رفت و جرائمش مشخص می‌شد، زندانی می‌گفت اشتباه و خیانت کرده‌ام و حاضرم مصاحبه کنم و جنایت سازمان را محکوم کنم، و توبه کردم. قاضی باشد، اگر مثلاً حکمش ۱۰ بود، ۵ سال می‌گرفت و به اجرای احکام می‌داد که حکمش این‌قدر است، از او مصاحبه بگیرید، انزجارنامه بگیرید، تعهدنامه بگیرید و سر مهلت مقرر آزادش کنید. اجرای احکام موعده مقرر صدایش می‌کرد می‌گفت بیا برای مصاحبه، انزجارنامه بنویس بعد شاید زندانی داخل زندان دوباره منحرف می‌شد و اگر قبول نمی‌کرد دوباره به دادگاه می‌گفتند ایشان شرایط را ننوشت، قاضی دستور می‌داد حکم اولیه او ۱۰ سال بوده تا آن زمان نگاهش دارید و بعد آزادش کنید، چه انزجار داد چه نداد. حکمش تمام شد خدانگهدار. آن‌هایی که ضوابط را

نمی‌پذیرفتند بلکه پنج‌شش ماه بیشتر می‌ماندند، بعد که می‌پذیرفت آزاد می‌شد. این‌ها ولی اصل داستان را نمی‌گویند. این اسم ملی‌کش هم از زندان‌های زمان شاه یاد گرفته‌اند. این‌ها همه چیز را کپی می‌کنند.

دادستان: می‌توانی بگویند وقتی کار می‌کردی لباس پرنسل زندان می‌پوشیدی یا چه لباسی؟

نوری: من سه مقطع کار کردم، کدام یکی؟ روزی که من به زندان رفتم یک دست لباس پاسداری با آرم دادستانی به من دادند اینجایش سوراخ بود و به جلوی سینه‌ام زدم. در بازجویی رنگش را پرسیدند نگفتم، دادگاه فرق می‌کند این‌جا می‌گویم، سبز زیتونی پررنگ بود با یک جفت پوتین من دارم واقعیت را می‌گویم، لباس می‌پوشیدم و نگهبانی می‌دادیم. بعد از پاسداری رفتم قسمت امور مالی و دیگر پاسدار نبودم و کارمند نبودم. حدود یک سال و نیم کت و شلوار می‌پوشیدم، خوش‌تیپ بودم، کفش خوب. اما خدا رحمت رئیس‌مان آقای حداد خیلی حساس بود، ما را مجبور کرده بود با لباس خوب به سر کار برویم. در آن ۸ سال زندان اوین فقط کت و شلوار و لباس اسپورت می‌پوشیدم.

دادستان: سؤال من این است لباس شما یک رنگ بود؟

نوری: بلکه سبز زیتونی یک دست. دز کتاب‌های ایرج هست من تائیدش می‌کنم و آرم هم درست است.

دادستان: شما در دهه ۶۰ چه چهره و قیافه‌ای داشتی؟

نوری: هرچه بگویم شما می‌گویند از خودش تعریف می‌کند. آدم معمولی، لاغر بودم، در اوین هم می‌گفتند همان لاغره، این‌جا هم گفتند لاغر است اشکالی ندارد. در زندان اوین چندتا عباسی بود، می‌گفتند عباسی لاغره. همیشه ریش داشتم مثل مدتی که این‌جا بودم. وقتی بلند می‌شد به سلمانی می‌رفتم کوتاه می‌کردم.

دادستان: ریش زیاد داشتی یا کم؟

نوری: جریان متعلق به ۳۸ سال پیش است. همه مدل کوتاه، متوسط و بلند داشتم، بعد می‌رفتم سلمانی، ولی هیچ‌وقت تیغ نمی‌زدم. اما وقتی از دادستانی بیرون آمدم چند بار این اشتباه را کردم وقتی هم که سربازی بودم تیغ می‌زدم که ریش در بیارم. وقتی هم به سلول انفرادی افتادم با خدای خودم عهد بستم ریشم را نزنم می‌خواهید بدانید چرا؟

دادستان: نه، اما حرف‌های حمید نوری در صفحه ۴۴۶ در بازجویی با الان یکی نیست و از رئیس دادگاه می‌خواهم از رو بخوانم، تو در بازجویی گفته بودی وقتی ریشات بلند می‌شد چقدر کوتاه می‌کردی؟

نوری: می‌رفتم سلمانی، بستگی به سلمانی داشت. چهل سال پیش است یادم نیست، گاهی کوتاه می‌کرد مثل دانیل مارکوس، به زمانی هم مثل پسر و دامادم.

پس از ۱۵ دقیقه تنفس، دادستان بازپرسی از حمید نوری را از سر گرفت و درباره تفاوت میان دادگاه‌های ایران و سویدن از نوری سؤال کرد.

نوری:

«دادگاه‌های ایران دادگاه‌های اسلامی است و تمامی ضوابط، قوانین و مجازاتش بر اساس شرع مقدس اسلام است. دستگاه قضائی سویدن هم قوانین و ضوابط خودش را دارد که قابل احترام است و متهم حق دارد که اصلاً حرف نزند و سکوت کند. راهنمایی‌اش هم می‌کنند که سکوت کند اما در جمهوری اسلامی جریان کمی فرق می‌کند. روایت یا حدیثی است که دقیق نمی‌دانم از کیست اما می‌گوید النجات فی الصدق. یعنی اگر کسی را بگیرند می‌گویند خودت بگو تا کمکت کنیم. یعنی اگر همکاری کند و حرف بزند، برای او می‌نویسند که آقای قاضی این متهم راست گفته و حقایق را گفته، پس شما کمکش کنید.»

دادستان: در دهه ۶۰ متهم می‌توانست وکیل داشته باشد؟

نوری: حقیقت‌اش یادم نیست.

دادستان: در دهه ۶۰ متهم خودش می‌توانست شواهد و مدارک ارائه کند برای دفاع از خود؟

نوری: حقیقتش یادم نیست اما احتمالاً می‌توانسته.

دادستان: یک جلسه محاکمه در دهه ۶۰ چه قدر طول می‌کشید؟

نوری: از ۱۰ دقیقه یا چند ساعت ممکن بود طول بکشد.

حمید نوری در ادامه به دادگاه مهدی هاشمی به ریاست غلامحسین محسنی اژه‌ای اشاره کرد و گفت که این دادگاه چند ساعت طول کشیده و متهم به اعدام محکوم شده است.

دادیار سابق همچنین گفت دادگاه‌های کوتاه هم وجود داشته که مبنای آن‌ها قبول همه موارد اتهامی از سوی متهم بوده است و اینکه فرد توبه کند:

«اما اگر کسانی اعتراض می‌کردند و جر و بحث می‌کردند یک دادگاه می‌توانسته تا چند ساعت هم طول بکشد.»

دادستان: افرادی که آمدند این‌جا شهادت دادند، گفتند که وکیلی نداشته‌اند....

حمید نوری: این حرف‌های آن‌هاست. من یادم نیست که آن وقت داشتن وکیل از ضوابط دادرسی بود یا نه....

دادستان: آیا به نظر شما در ایران افراد را مجبور به اعتراف اجباری می‌کنند؟

نوری: به نظر من خیر....

دادستان پس از این پاسخ به یک گزارش عفو بین‌الملل استناد می‌کند که در آن به اعتراف‌گیری زیر شکنجه اشاره شده است: «البته بر اساس قوانین ایران شکنجه ممنوع است...»

حمید نوری: این «امنستی» کیست؟ شما اول این را بگوی...

دادستان: یک سازمان بزرگ حقوق بشری است...

نوری: من درباره این سازمان‌های بین‌المللی که علیه انقلاب و جمهوری اسلامی هستند، اظهار نظر نمی‌کنم. این سازمان‌ها تحت تأثیر قدرت‌های بین‌المللی و در راس آن‌ها آمریکای جنایت‌کار هستند و من درباره آن‌ها اظهار نظر نمی‌کنم چون ارزش اظهار نظر ندارند.

دادستان: مجمع عمومی سازمان ملل متحد هم درباره شکنجه در ایران ابراز نگرانی کرده است...

وکیل حمید نوری وارد گفت‌وگو شد و گفت:

«درست نمی‌گویند دادستان. سازمان ملل درباره آنچه ادعا می‌شود ابراز نگرانی کرده است...»

دادستان: به هر حال نظر شما چیست آقای نوری؟

حمید نوری: من نظری ندارم و اظهار نظری نمی‌کنم چون این‌ها بی‌ارزش هستند.

رئیس دادگاه از دادستان خواست تا از این موضوع و نظر سازمان ملل بگذرد و دادستان در پاسخ گفت که چون به این موضوع استناد کرده، خواسته است تا نظر متهم را بداند.

دادستان سپس درباره مسؤولان قضائی تهران در سال ۶۷ پرسید و حمید نوری به برخی نام‌ها از جمله مرتضوی و حسینعلی نیری اشاره کرد. او در ادامه گفت:

«مرتضوی سال‌های ۶۴ و ۶۷ حتما مسؤول زندان اوین بود و با حفظ سمت رئیس زندان رجائی‌شهر هم بود. او در نامه‌نگاری‌ها این‌طور امضا می‌کرد که رئیس زندان اوین - رجائی‌شهر، سید حسین مرتضوی...»

دادستان خطاب به نوری گفت که او جلسه قبل گفته بود در دادرسی ۱۰ نفر کار می‌کردند و پرسید در سال ۶۷ چند نفر در دادرسی بودند؟

نوری: بله گاهی ۱۰ نفر بودند و سال ۶۷ هفت نفر بودند.

دادستان خواست نوری نام آن‌ها را بگوید.

نوری: حسن حداد، حمید عباسی(نوری) و بقیه را اول اسامی را می‌گویم.

دادستان: اسم‌ها را کامل بگوید.

نوری: شاید شما بخواهید اما من نخواهم بگویم. آن‌ها همه باعث افتخار نظامند فقط شاید راضی نباشند. اگر رئیس من را مجبور کند می‌گویم.

رئیس دادگاه گفت: «هیچ اجباری در کار نیست و می‌توانی بگوئی پاسخ نمی‌دهم.»

حمید نوری با صدای بلند گفت:

«پاسخ نمی‌دهم.»

دادستان: می‌دانی مجتبی حلوائی اصغر کیست؟

نوری: نمی‌خواهم جواب بدهم.

دادستان: درست است که حداد اسمش زارع دهنوی بود؟

نوری: فامیلی‌اش زارع دهنوی بود، اسمش حسن است. بر اثر کرونا فوت کرد.

دادستان: ما موبایل شما را نگاه کردیم، ۷ مه ۲۰۱۹ شما را به مجلسی متعلق به او دعوت کردند.

نوری تأیید کرد و شماره تلفن قاضی حداد را خواند.

دادستان تصویر قاضی مقبسه(ناصریان) را نشان داد و نوری تأیید کرد که اوست.

دادستان: قبل از اوین کجا کار می‌کرد؟

نوری: زندان قزل‌حصار و رجائی شهر. به زندان اوین رفت و آمد می‌کرد و وقتی آقای حداد نبود او می‌آمد به جایش.

آقای حداد یک ماه سال ۶۷ رفت حج و ناصرین به جایش آمد. دادیار بود.

دادستان: گفתי محل کارت اوین بود اما برای مأموریت به گوهردشت می‌رفتی، اما می‌دانی از سال ۶۴ تا ۶۸ چند بار رفتی؟

نوری: من زندان گوهردشت نرفتم اگر منظور رجائی‌شهر است تا بگوئیم. اگر بگوئیم گوهردشت یعنی تأیید کردم برای من مجازات دارد خواهش می‌کنم خانم دادستان من را درک کنید.

دادستان: خواهش می‌کنم بگوئید بین ۶۴ تا ۶۷ چند بار آنجا بودی؟

نوری: دقیقش را نمی‌دانم، چهار تا شش بار آنجا بودم. اولین بار سال ۶۴ بود.

دادستان: چه‌طور این را به خوبی به یاد داری؟

نوری:

«دقیقا روزی بود که برادرم شهید شده بود، دو سه روز که به ما خبر داده بودند آن زمان رئیس من را مأموریت به رجائی‌شهر(گوهردشت) فرستاد. یک هم محلی داشتم تماس گرفت، گفتم چطور اینجا را گرفتی؟ گفتم اینجا را چگونه پیدا کردی؟ گفت به اوین زنگ زدم گفتند اینجا هستی و برادرت شهید شده، همین‌طوری گفت، حالم بد شد و فوری برگشتم تهران، دم خانه حمله گذاشتند و عکس برادرم را گذاشتند، دی ماه سال ۱۳۶۴ بود برای همین یادم است، برادرم ۱۰ دی شهید شد و بین ۱۰ تا ۱۳ دی به ما خبر دادند. به همین دلیل این اولین بار را یادم است. یک بار دیگر هم یادم است، ماه رمضان بود، دوستی داشتم به اسم شهید محمد کرمانشاهان و در اوین ممد کرمانشاهی صدایش می‌کردند و آمد دم خانه ما در سبلان و رفتیم رجائی شهر. بعد قبل از نماز ظهر باید برمی‌گشتیم تهران، با یک سری از زندانی‌ها برخورد کردیم، برگه‌هایشان را برداشتیم و برگشتیم.»

دادستان: بار اول مأموریت شما در گوهردشت چه بود؟

نوری: دقیق‌اش یادم نیست، فقط آقای حداد گفت حمید برو رجائی‌شهر (گوهردشت)، با اتوبوس پرسنل را از تهران به رجائی‌شهر بردند. اصلاً بچه‌های آن زندان من را تحویل نمی‌گرفتند. آقای حداد گفته بود یک سری کار انجام بدهم، تعدادی زندانی را صدا کردم، البته آقای حداد با رئیس آنجا هماهنگ کرده بود، درخواست‌هایشان را جمع کردم و برگشتم تهران. تاریخ دقیق‌اش یادم نیست، نمی‌دانم این بار اول بود یا شهادت برادرم.

دادستان: بین سال ۶۶ تا ۶۷ رجائی‌شهر (گوهردشت) بودی؟

نوری: احتمال دارد، دقیق‌اش را یادم نیست ولی احتمال دارد رفته باشم.

دادستان: در سال ۶۶-۶۷ رئیس زندان چه کسی بود؟

نوری: اصلاً رئیس زندان را ندیدم، کاری هم نداشتم و به منم مربوط نبود، من فقط کار خودم را انجام می‌دادم. الان چیزهایی که در این ۲ سال یادم رفته بود را می‌گویم. حاج‌آقایی که بالا سر شماست (اشاره به قاضی مقیسه) خیلی خیلی دوست‌اش داشتم، چون نمی‌دانم زنده‌است یا نه.

دادستان: او هم در گوهردشت بود؟

نوری: نه اصلاً

دادستان: درست است که دادیار بود؟

نوری: بله ممکن است. دو نفر را یادم است که با ایشان هم در قزل‌حصار کار می‌کردند هم رجائی‌شهر (گوهردشت).

دادستان: اسم‌ها را بگوئید.

نوری: نمی‌توانم بگویم، اول اسم‌شان را بخواهی می‌گویم.

دادستان: این‌جا اسم تقی عادل در ایران تریبونال برده شده، می‌دانی کی بود؟

نوری: از وقتی بازداشت شدم اسم ایشان را شنیدم. اسمش را پولیس‌ها خیلی از من پرسیدند، فکر کردم شاید در این چند باری که رفتم او را دیده باشم. چند اسمی به یادم آمد، یا لشکری، یا کشوری یا شکاری.

دادستان: شما یعنی ایشان را ندیدی؟

نوری: : ندیدم، نمی‌شناسم و اگر دیده باشم یادم نیست. من چند باری که به زندان رفتم ده - بیست - سی نفر را دیدم، ولی اصلاً با این شخص من ارتباط نداشتم. موبایلم همه زندگیم در اختیار شماست. دیدید، لشکری نبود، کشوری و شکاری هم نبود، اگر ارتباط داشتم می‌گفتم حتماً.

دادستان: از این ۲۰-۳۰ نفری که دیدی کسی هست بگوئی؟

نوری: می‌گویم چون در پولیس گفتم، امیدوارم ناراحت نشوند. پاسدارهایی بودند که برای ما زندانی می‌آوردند، یکی از آن‌ها کولیوند، حسنی، ذبیحی... فعلاً این چندتا در ذهنم هست. در مراسم‌هایمان یک سری را من می‌دیدم. اگر مهم است فردا می‌گویم.

دادستان: شما وقتی بخش دادیاری بودی از همکارانت کسی را نمی‌بینی؟

نوری: کدام همکار؟

دادستان: دادیاری گوهردشت.

نوری: اگر دادیار داشت که من نمی‌رفتم. یک دادیار دو زندان را می‌چرخاند و بعضی وقت‌ها یک دادیار، دادیار ۲ تا زندان بود. اگر کسی بود به من چه‌کار داشتند. من زندان قزل‌حصار هم رفتم، کاش درباره‌اش سؤال کنید این زندان این‌جا مظلوم واقع شده.

دادستان: می‌دانید گوهر دشت چقدر تا پرسنل استخدامی داشت؟
نوری: چون حاج‌آقا ناصریان آنجا بود یک نفر کارمند داشت. ناصریان در قزل‌حصار دو تا کارمند داشت اگر با او رفته باشند من اطلاع ندارم.
رئیس دادگاه صحبت‌ها را قطع کرد و گفت برای امروز کافی است و گفت به دلیل مشکلی که پیش آمده فردا دادگاه ۴۵ دقیقه دیرتر شروع می‌شود.
دادستان تاکید کرد همچنان سؤالات زیادی باقی مانده و فرد(جمعه) را هم برای بازجویی از نوری نیاز دارند.